



«انفال»؛

و اراده‌ی معطوف به

گشتن و فراموشی

بختیار علی

برگردان منصور تیفوری

نوشته‌ای را که در زیر می‌خوانید، قسمتی از مقاله‌ی روشنفکر و ژمان‌نویس کرد، بختیار علی است که آن را «از اراده‌ی معطوف به گشتن به اراده‌ی معطوف به فراموشی» نام نهاده است. بختیار در این مقاله حادثه‌ی «انفال» را از ابعاد مختلف بررسی می‌کند، به دنبال ریشه‌ها می‌گردد و سعی می‌کند مقدمه‌ی هر درکی از «انفال» را به «بشیزم» (= بعث‌گرایی) ربط دهد. «بشیزم» به مثابه رژیم‌ی خاص، با صفاتی منحصر که می‌بایستی به صورتی جداگانه و نادر مطالعه شود. البته بدون چشم‌پوشی از همانندهایی که سیستم بعث با دیگر نظام‌های توتالیتر دارد. بعد از بررسی شیوه‌های عملی کردن سلطه از طرف بعث، نویسنده گذری در بنیان‌های نهانی «انفال» دارد. بنیان‌هایی که تنها به ابعاد ایدئولوژیکی بعث وابسته نیستند، بلکه با «دیدگاه» بعث برای سلطه و هویت شخص بعثی وابسته هستند. نویسنده سپس دلایل فراموشی «انفال» از سوی کردها را مورد بحث قرار داده و در چند محور مشخص جمع‌بندی می‌کند. در این نوشته، به «انفال»، هم‌چون دروازه‌ی اخلاقی مهمی برای درک انسان از خود و آینده نگریسته شده است. در نوشته‌ی دیگری و در پرتو پدیدگی «انفال»، دیدگاه‌های نویسی در مورد زبان مطرح شده است.

این نوشته‌ها در شماره‌ی ۷ فصلنامه‌ی کردی رَه‌ه‌د / RAHAND (۱۹۹۹) چاپ سوئد، منتشر شده است.

۱. نابود کردن اعضای یک گروه؛ ۲. رساندن صدمه‌ی شدید جانی یا روانی به اعضای گروه؛ ۳. انتخاب شیوه‌ای مشخص از زندگی برای گروه که به واسطه‌ی آن تمرکز قدرت بر اعضای گروه برای نابودی‌شان آسان گردد؛ ۴. کنترل نسبت میزان زادوولد در گروه؛ ۵. کوچاندن اجباری و اسکان نسل جدید گروه در میان گروهی بیگانه. تعریف کلی نسل‌کشی غیر از موارد اشاره شده چنین است: «کشیدن نقشه‌ی از پیش تعیین شده برای نابودی و اجرای سیری آن.» «انفال»‌های ۱۹۸۸ تمامی موارد اصلی این تعریف را با خود دارد و محاسنی این ادعا نیز استادی است که Human Rights Watch طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ یافته بودند. در این اسناد چندین گزارش موجود است که از طرف وابستگان قربانیان و نیز هفت نفر از کسانی که توانسته بودند از «انفال» بگریزند، جمع‌آوری شده است. به جز این‌ها تمامی اسناد مربوط به چگونگی رخ دادن جنایت از طرف اطلاعات رژیم عراق که در فایل‌هایی نگهداری شده‌اند، یافته

گشته شدند. بعد از حمله‌ی وحشیانه به حلبچه و بعد از کشتار دسته‌جمعی روستاییان و شهرک‌نشین‌های کردستان، جهان تحولات اساسی و بنیادی بسیاری را به خود دید. دیوار برلین فرو ریخت، جنگ سرد پایان یافت، آمریکا نظم نوین جهانی را ارایه داد. در این مه رقیب نسل‌کشی کردی در ۱۹۸۸ خاطرهای غائب بود. و این احتمال که صدام حسین نیز قبل از کشیده شدن به پای میز محاکمه، در دادگاه بین‌المللی مانند پول پوت از خوابی شیرین برنخیزد و بمیرد، روزه‌روز برجسته‌تر می‌گردد. حتی باور به محاکمه‌ی صدام حسین روزه‌روز کم‌رنگ‌تر می‌شود.

در موافقت‌نامه‌ی جهانی که در ۱۹۴۸ امضاء شده است، نسل‌کشی چنین تعریف شده است: «نابود کردن کل یا قسمتی از یک ملت، اقلیت نژاد یا جمعی دینی، که خود را به گونه‌ی گروهی خاص می‌دانند». شیوه‌های نابودی نیز بدین‌گونه است:

«انفال» مجموعه عملیات نسل‌کشی عراق علیه کردهای این کشور است، حزب بعث برای توجیه جنگ خویش علیه دهنشینان کرد نام عملیات خویش را از سوره‌ی «انفال» قرآن برگرفت و آن عملیات را چون برگ‌ی زرین بر تاریخ خویش قلمداد کرد. جنگ بر علیه تمامی هستی کفار، مجاز بودن در تعدی به همه چیز کفار، حزب بعث از نام «انفال» استفاده می‌کند تا جهادگری خویش را نشان دهد و به «قاتلوه‌م حتا لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله فان اتتهوا فان الله بما یعملون بصیر» عمل کند. با این همه، حزب بعث حتا مسجدها را نیز حرمت نگذاشتند. در چشمه‌ها بتون ریختند، به زنان تجاوز کردند، حتا از سالمندان و کودکان نیز نگذاشتند. تا به حال، اگر درباره‌ی جنایات رژیم عراق علیه کردها سخنی گفته شده، یا به بمباران شیمیایی در ۱۹۸۸ حلبچه اشاره می‌شود و یا به کوچاندن دسته‌جمعی کردها در ۱۹۹۱، اما به ندرت به «انفال» اشاره شده است که بر اثر آن ۱۰۰/۰۰۰ نفر انسان به گونه‌ای موحش به طور دسته‌جمعی



شده است. جمع این اسناد به چهار تا پنج میلیون صفحه می‌رسد. هم‌چنین گورهای دسته‌جمعی یافته شده و نیز تغییرات زیست‌محیطی مناطق بمباران شده، اسنادی روشن و غیرقابل انکار از این فجایع هستند.

این اسناد به‌وضوح نشان می‌دهند که نسل‌کشی کردها مانند نسل‌کشی ۱۹۹۰ در یوگسلاوی و رواندا و به همان صورت رژیم عراق قبلاً نقشه‌ی آن‌را کشیده شده و سپس افراد خاصی آن‌را انجام داده‌اند.

«انفال»ها در ۸ مرحله انجام شدند و در هر مرحله یکی از مناطق گردنشین هدف قرار گرفتند و موارد اصلی انجام کارشان چنین بوده است: ابتدا توپ‌باران و بمباران شیمیایی منطقه با هدف تخلیه‌ی روستاها، بعد دستگیر کردن فراریان روستاها و انتقال دسته‌جمعی آن‌ها به اردوگاه‌های موقتی و بعداً ارتش جای خود را به پلیس مخفی (امن) می‌سپرد. مردان از ۱۵ تا ۷۰ ساله دست‌چین می‌شدند، کودکان نیز از پدر و مادرهایشان جدا می‌شدند. این گروه‌ها نیز به مناطق دوردست‌تر که مناطق گردنشین نبودند، منتقل می‌شدند. بعد در سیاهی شب، دسته‌جمعی به گورهای بزرگ انداخته می‌شدند و توسط افراد مسلح بر روی آن‌ها آتش می‌گشودند و سپس گورها را با بولدوزر پُر می‌کردند.

منابع کردی تعداد قربانیان را ۱۸۳ هزار نفر می‌دانند، آمار اعلام شده از طرف H.R.W/ حدود ۱۰۰ هزار نفر اعلام شده است.

انفال و زبان

آیا زبان قادر است حادثه‌ای چون «انفال» را تبیین کند؟ آیا ممکن نیست سکوتی که در برابر «انفال» صورت گرفته، دلیلش محدودیت‌های خود زبان، در برابر حادثه‌ای با چنان عظمتی باشد؟ زبان تا کجا می‌تواند در روشن ساختن زوایای تاریک تراژدی‌ای چون «انفال»، توانا باشد؟ مسأله این است که آن‌گاه که ما از «انفال» سخن می‌گوییم، سخن از چندین بُعد جداگانه‌ی فکر و زندگی بر زبان رانده‌ایم. از ریشه‌های سیاه جنگ افروزی در روح انسان که تاریخ دردپرستی را در فرهنگ ما بازنویسی می‌کنند.

برای انجام این کار نیز ناچاریم ترس و رنج تک‌تک قربانیان را موشکافی کنیم، خصوصیات مرگ‌شان را ببینیم، چهره‌شان را گم نکنیم و نگذاریم سرنوشت‌شان در کلیت یک قصه گم شود.

زبان آن زمانی که زیر بار توصیف همه‌ی مرگ‌ها نمی‌رود، دیگر وسیله‌ی خیانت است، آن‌گاه که ریزه‌کاری‌های سرنوشت‌های جداگانه و رنگ غیرقابل تکرار مردگان را در انشایی کلی گم می‌کند، آن‌گاه که تبدیل به وسیله‌ی وصف مردن به معنایی کلی و غیرمشخص مردن

زمان برای توصیف تعدادی زیاد از چیزهای متفاوت و وقایع متفاوت به کار رُوَد یکی از ابعاد جادویی خود زبان است، که در عین حال محال است زبان بدون این خصوصیت جادویی معنایی داشته باشد. انتزاع جوهر زبان است. اما با حادثه‌ای چون «انفال» زمانی که از نقش زبان صحبت می‌کنیم این نیروی تجریدی زبان خود تبدیل به نشانه‌ای ترسناک از ناتوانی می‌شود چون در این مورد انتظار داریم از مجرد ساختن مُردن، ما را به سوی عینی ساختن مُردن ببرد. زمانی زبان «انفال» را تعبیر می‌کند که بتواند تقدیر یک‌به‌یک «انفال» شدگان را از چهره‌ی کلی آن‌ها جدا سازد، چهره‌ای را که چون کلیشه‌ی مُردن نزد ما، تثبیت شده به خصوصیت عمیق هر مُردن تغییر دهد. چهره‌ی کلی مُردن را به عمق خصوصیات هر قاتل تقلیل دهد. آن‌گاه زبان تواناست که قادر گردد تاریخ آن لحظه را که قاتل و قربانی هر دو بی‌صدا و بی‌سخنی و گفت‌وگویی در مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرند و چیزی جز مُردن میان‌شان مشترک نیست، قرائت کند و به فضای نفس هر مرگ که بی‌شک از سایر نفس‌ها جداست راه یابد، در این جا می‌توانیم بگوییم که قسمت عمده‌ای از سکوت در برابر حادثه‌ی «انفال» وابسته‌ی ابعاد وجودی عمیق این تراژدی است. وابسته‌ی آن ساحت ترسناکی است که آن سوی مرزهای زبان قرار گرفته است در «انفال» ساحتی هست که در فراسوی مرز تعبیر و زبان قرا می‌گیرد، زبان نمی‌تواند به تجربه‌ی کسانی بپردازد که دیگر قادر به حضور نخواهند بود مگر در نمادی کلی از مردن، در این جا زبان در برابر درندگی می‌ایستد و به تأملی تئوریک و کلی می‌رسد و ناگزیر از سرنوشت‌های متفاوت چشم‌پوشی خواهد کرد، وحشیگری «انفال» به اندازه‌ای است که مرگ را از اندازه‌ی واقعی‌اش بیرون می‌برد و تبدیل به پدیده‌ای می‌کند که دیگر زبان نخواهد توانست آن‌را احاطه کرده و وصف کند.

می‌شود و مرگ را چون ایستگاهی عمومی که همه روزی به آن خواهیم رسید، عمل کند. آری زبان در چنین حالتی وسیله‌ی خیانت به مردگان است. زبان در این نوع توصیف سیاسی وسیع، قبل از این که انعکاس درد مردگان را نشان مان دهد، عکسی کلی از مُردن را نشان می‌دهد، تابلویی کلی از ترس و رنج را نشان مان می‌دهد، به گونه‌ای سراسری منظره‌ی ترس را منعکس می‌کند، در پشت این موضوع نیز همه‌ی ما ناخواسته به دام سخن گفتن از یک پروژه‌ی عظیم مرگ جمعی می‌افتیم، آری از چیزی سخن خواهیم گفت که اسمش «انفال» است. چیزی که نامگذاری‌اش پرده‌پوشی ترسناکی خواهد شد برای سخن گفتن از سرنوشت هزاران هزار نفر که مطمئناً توانایی‌های زبان و سلطه‌ی نوشتن، عاجزتر از آن است که بتواند یک به یک در جهان تاریک‌شان بخزد و در آن جا، در مکانی که روح انسان با تراژدی‌های تاریخ ممزوج می‌شود، خصوصیت هر نفس و رنج درون هر رگ و فریاد هر گلو را با خود بگیرد و به ما انتقال دهد. در نهایت نیز، سخن گفتن از «انفال»، سخن گفتن از مرگ است، اما با «انفال» هر قدر در به کار انداختن توانایی‌های زبان ماهر باشیم، محال است که زبان ما را به حقیقت ترس و رنج متفاوتی که قربانیان «انفال» هر کدام جداگانه آن‌را احساس کرده‌اند برساند. به این خاطر است که در نهایت، زمانی که از «انفال» سخن می‌گوییم باید این نکته را مدنظر داشته باشیم که از حقیقت «انفال» سخن نمی‌گوییم. حقیقت «انفال» به مثابه ترس و رنجی که قربانیان یک‌به‌یک، قربانیان بی‌فریادرس در آستانه‌ی گورهای خویش چشیده‌اند بلکه از تابلویی از مُردن سخن می‌گوییم که خود ما از مجموعه‌ی مناظر، ساخته و پرداخته کرده‌ایم. تابلویی که انعکاس واقعی هیچ‌کدام از مرگ‌های حقیقی نیست.

ساختن تابلوی کلی و واژه‌ای عام که در یک

در اینجا مسأله فقط این نیست که قدرت تغییر به حد واقعه نمی‌رسد، بلکه این مسأله نیز هست که زبان چون اسلحه‌ای زیبایی شناختی، برای جنگی چنین ترسناک و پلید، بی‌معنا خواهد شد. یعنی بی‌معنا خواهد بود اگر با زیبایی شناختی زبان به جنگ آن عقلانیتی برویم که نقشه‌ی «انفال» را کشیده و اگر زبان را چون سلاح یافتن حقیقت نیز ببینیم، حقیقت «انفال» از حقیقت آشکار ساختن اش نیز تلخ‌تر است، یعنی هر واقعیتی که درباره‌ی «انفال» بگوییم از خود «انفال» کوچک‌تر است.

گفته‌های من به این معنی نیست که سکوت در برابر «انفال» مجاز است، بلکه به این معنی است که به این شک نیفتیم که ممکن است روزی و زمانی به متن یا زبانی دست بیاییم که بتواند آخرین مرز را برای معانی عمیق و ابدی این حادثه تعیین کند. «انفال» حادثه‌ای نیست که زبان یا ما قادر به توصیف آن شویم، بلکه کاملاً برعکس، «انفال» آن حادثه‌ای است که زبان در پس آن باید دوباره معنای جوهر و حدود خویش را بجوید. محال است زبان بتواند «انفال» را وصف کند، بلکه این «انفال» است که چون داغی مشخص بر تاریخ شرق، توان آن را دارد که دیگر باره زبان را وصف کند. در نزد من «انفال» حادثه‌ای است که هرگز تبدیل به گذشته نخواهد شد و زمانی که رخدادی تبدیل به گذشته نشود، به این معنی است که زبان هرگز نخواهد توانست به اعماق آن دست بیازد. پس، پیش نتیجه‌ای که در این ابتدا به آن می‌رسیم

می‌شود. لیکن در تمامی حالات، تنها نظری که خوانندگان و منتقدان تکرار می‌کنند این است که اثر «داد سخن ندارد» در واقع گاهی اوقات تقصیر از نویسندگان و هنرمندان نیست که نمی‌توانند در اثری یا متنی روح چنان حادثه‌ای را برجسته سازند بلکه گناه، وظیفه‌ی دشواری است که به اشتباه قبول کرده‌اند. گناه از این اعتقاد است که بله تو خواهی توانست از قتل هزاران انسان یک اثر یا متن بسازی و دیگر آسوده خیال و فراغ بال گردی.

مطمئنم که خواننده اکنون می‌پرسد: هنگامی که ارتباط میان حادثه و زبان چنین دشوار است، آیا چاره‌ی این دشواری، سکوت است و می‌پرسد آیا قصد من، این است که به نویسندگان بگویم «انفال» را به حال خود رها کنند و بگرد چنین موضوع‌هایی نگردند و درباره‌اش چیزی ننویسند؟ آیا من نوشتن درباره‌ی «انفال» را کاری عبث می‌دانم؟! اگر کل نظریات را غلط بفهمیم بی‌شک به چنین نظریه‌ای خواهیم رسید. اما بی‌گفت وگو! سخن گفتن درباره‌ی پریشانی‌ای که «انفال» و زبان را به هم مرتبط می‌کند به معنی ستایش کردن و پسندیدن سکوت نیست، بلکه ساختن نگاهی عمیق‌تر است به این ارتباط.

به نظر من، «انفال» خود دینامیکی است. فاعلی است که اگر چه زبان قادر به جمع‌آوریش نیست اما او - «انفال» - خود می‌تواند وسیله‌ای برای تشریح جهان باشد بدین معنا که اگر چه «انفال» خود با متن قابل بیان و تعبیر نیست، اما

● «انفال» ها در ۸ مرحله انجام شدند و در هر مرحله یکی از مناطق گردنشین هدف قرار گرفتند. منابع گردی تعداد قربانیان را ۱۸۳ هزار نفر می‌دانند، آمار اعلام شده از طرف H.R.W/ حدود ۱۰۰ هزار نفر اعلام شده است.

● با «انفال» هر قدر در به کار انداختن توانایی‌های زبان ماهر باشیم، محال است که زبان ما را به حقیقت ترس و رنج متفاوتی که قربانیان «انفال» هر کدام جداگانه آن را احساس کرده‌اند برساند.

ممکن است با تأثیر خود بر کل نگرش ما به دنیا قابل بیان و تعبیر شود.

در این جا من خواهان سکوت نیستم، بلکه خواستار این هستم که قدرت «انفال»، قدرت بنیادگذاری دوباره‌ی جهان‌بینی باشد. یعنی سؤال این نیست که چگونه تابلویی بسازیم و اسمش را «انفال» بگذاریم؛ بلکه، مسأله این است که چگونه در زیر روشنایی «انفال» یک‌بار دیگر تمامی زندگی را قرائت کنیم، ممکن است که ده‌ها متن به اسم «انفال» نوشته شوند، اما در واقع، هیچ‌کدام از آن متن‌ها جز ارتباطی سطحی و ساده با «انفال» چیزی دیگر نداشته باشند، اما می‌شود متنی نوشته شود که بدون سخن گفتن از «انفال» توانایی انعکاس تأثیر «انفال» را بر زندگی و جهان‌بینی ما داشته باشد.

اشتباه فاحش روشنفکری ما این است که مسأله‌ی «انفال» را به مسأله‌ی بیان خود حادثه تقلیل می‌دهد. «انفال» را تبدیل به زمینه‌ای برای سنجش توانایی تعبیر و بیان نویسندگان و هنرمندان می‌کند و این نیز بُعدی است که زبان همیشه از آن بازنده و ناتوان بیرون آمده است. در حالی که لازم است بعد از «انفال»، محور و مرکز ثقل ما این باشد که بعد از «انفال» چگونه باید زندگی، سیاست، اخلاق و خودمان را بنگریم. یعنی وظیفه‌ی متون این نیست که تنها در دایره‌ی حادثه بمانند و در آن جا سکنا بگزینند، بلکه وظیفه‌ی متون است که باری دیگر، در ورای حادثه ماهیت زندگی را توضیح دهند و معنای همزیستی و گذشت را روشن سازند. معنای صداقت و دروغ را در ارتباطات انسانی، شخصیت انسان ساده و نقش او را در ساختن فاشیسم، ساختار جهان تقلیدی و تأثیرش بر اخلاق قربانی و جلا، همه و همه را به زیر سؤال ببرند. آن چه در ارتباط میان زبان و مهم است این است که زبان، کانال تصوّر تراژدی‌ای که تمامی چهره‌هایش کم و ناقص‌اند نیست، بلکه زبان کانال تولد آن جهان‌بینی تازه‌ایست که «انفال» خود به آن حتمیت می‌دهد. مشکل زبان روشنفکری ما نیز این نیست که زبانش نمی‌تواند رخداد را تعبیر کند، بلکه مشکل این است که در ورای این زبان احساس می‌کنیم که «انفال» بعد از خود هیچ شوک عظیمی بر جهان‌بینی ما وارد نکرده است. بحران اساسی نیز این نیست که ادب و نقاشی کردی تا به حال، هنوز متنی معجزه‌آسا را تولید نکرده‌اند که را بیان کند، بلکه بحران اساسی این است که «انفال» هنوز این حس را در ما به وجود نیاورده که به گونه‌ای دیگر درباره‌ی زندگی بعد از «انفال» سخن بگوییم. «انفال» اگر چون گرز می‌کشد بر دیدگاه و رویاهای ما تأثیر نگذارد تبدیل به آغاز دنیایی دیگر نخواهد شد، چون تا مقدمه‌ی وجدان بعد از «انفال» ظهور نکند، متن بعد از «انفال» نیز ظهور نخواهد کرد، امروزه نیز وظیفه‌ی فکر و زبان این است که درباره‌ی زبان بعد از «انفال» سخن بگوید، درباره‌ی اخلاقی نو که این حادثه به صورت حتمیت و ضرورت به آن آریستن است، سخن بگوید. یعنی مسأله در این جا دیگر مسأله‌ی بیان و تعبیر نیست بلکه مسأله‌ی بازتولید همان شوک است در دیدگاه غنی دیگری. «انفال» منظره‌ای نیست که توصیفش کنیم، بلکه گونه‌ای روشنایی خاص است که نگاهی خاص می‌طلبد تا ببینیم جهان بعد از خود را به چه سان رنگ آمیزی کرده است، یعنی زبان نمی‌تواند «انفال» را وصف کند بلکه این «انفال» است که می‌تواند زبان‌های متفاوت بیافریند. سراغ گرفتن متنی برای «انفال» افسانه است، اما تغییر تمامی متون بعد از وظیفه‌ی اخلاقی ماست، و همه‌ی متون نیز در

برابر «انفال» به حاشیه رانده می‌شوند، اما در تمامی متون باید محور باشد، یعنی ادب و هنر قادر به تبیین «انفال» نیستند، اما «انفال» خود جهانی دیگر و مجموعه‌ای دیگر از واقعیات را در برابر ادب و هنر می‌گشاید که قبل از این حادثه ظهورشان، محال بود.

«انفال» زبان توصیفی دیگری می‌سازد و آنچه در اکنون ما ترسناک و خوف‌انگیز است، زاده نشدن این زبان تازه است. آنچه در ادب و هنر ما جای شک و گمان دارد عدم انفجار نیروهای بی‌مرز و حد بیان و تعبیر است که اشیاء را در برابر نور شعور تراژدیک تازه‌ای بنگرد.

فراموش کردن «انفال» آن قدر که متوجه قربانیان است، آن قدر نیز متوجه زبانی است که بعد از «انفال» می‌خواهد جهان را در زیر روشنائی دیگری و با دید دیگری بنگرد - سکوت در برابر حادثه و در برابر زبانی که باید فراسوی حادثه به پا خیزد، یک نوع سکوت است. سکوت در برابر تراژدی و سکوت در حق استاتیکی که دیگر سکوت را قبول ندارد، سکوتی هم نوع است.

این نوع نگرش زاده‌ی تمامی پرسش‌های ترسناکی است که هر فرهنگی بعد از حادثه با آن روبه‌رو می‌شود. جمله‌ی معروف آدورنو که می‌گوید: «بعد از آشویتز شعر نوشتن وحشی‌گری است.» که بی‌شک قرائت‌های گوناگونی شده است، قسمتی است از فرهنگ شکی که باید بعد از هر حادثه به وجود آید. در واقع من، از بسیاری جهات با نظر آدورنو موافق نیستم و مسأله نیز

شاید در اساس مسأله‌ی تفاوت فضای فرهنگی کاملاً متفاوتی باشد که یک‌گردد بعد از «انفال» و نویسنده‌ای بعد از آشویتز در آن قرار می‌گیرند، اما آدورنو در نهایت از دشواری پروژه‌ی اسم‌گذاری آشویتز سخن می‌گوید. به نظر آدورنو، نتیجه‌ی اتهام مستقیماً متوجه نقش پر از نفاق و دروغی است که ادب و هنر متحمل است داشته باشند، می‌شود.

هنر و ادب آن‌گاه که چون مرکز فراموشی به دینی بدیل تبدیل می‌شوند، آدورنو از تکنیک فراموش کردن و نقش شعر و هنر در فراگرد فراموشی سخن می‌گوید و به همین دلیل نیز شعر و وحشی‌گری را معادل هم قرار می‌دهد، لازم است کاملاً درباره‌ی تکنیک‌های فراموشی در جامعه‌ی خودمان سخن بگوییم که بی‌شک ادب و هنر نیز به میزان زیادی در آن سهیم‌اند. امیدوارم روشنفکران دیگری باشند که تبیین این وظیفه را بر عهده بگیرند. به نظر من، وحشی‌گری بعد از «انفال» نفس شعر نوشتن نیست، بلکه وحشی‌گری نوشتن شعری است با سبک و دیدگاه و فضاهای قبل از «انفال». وحشی‌گری، همکاری شعر و هنر است در تکرار جهان قبل از «انفال».

جای شک نیست که بعد از «انفال» واقعیت سیاسی عراقی و کردی نیز از زشت‌ترین مرحله‌ی خود می‌گذرد. سنات اصلی این مرحله تنها جنگ و برخورد نظامی نیست، بلکه فساد عظیمی است که تمامی ابعاد زندگی سیاسی و اجتماعی ما را فرا گرفته است. «انفال» ثابت کرد

که ما جامعه‌ای هستیم که برای انسان خوب و درنده، انسان‌دوستی و وحشی‌گری، تعریفی نداریم. قاتل در جامعه‌ی ما می‌تواند به آسانی هر گونه ایدئولوژی و گرایش سیاسی را که بخواهد پرده قرار دهد، چون در اساس ما برای قاتل تعریفی سیاسی و اخلاقی و قانونی نداریم. جامعه‌ی ما تا حال نیز هنوز در پیدا کردن تعریف جرم، جدی نیست و مهی عظیم فضای جرم و مجرمی را پوشانده است و این مه بی‌مرز تبدیل به مهی رقیق و ترسناک شده که فضای همه چیزهای دیگر را احاطه نموده است و موجب آشفته‌گی معانی خیر و شر، زیبایی و پلشتی، عدالت و دروغ شده است. به باور من، جامعه‌ای که بعد از حادثه‌ای چون «انفال» در خویشتن قیامتی اخلاقی به پا نکند، معنای کل فرهنگ و کلماتی که به کار می‌برد، به خطر می‌افتند. هر جامعه‌ای که بعد از حادثه‌ای چنین عظیم به راحتی سر بر بالین بگذارد و بخوابد، نشان داده که در پس تمامی صداهایش، در پس تمامی سخنان و نوشته‌هایش چیزی دیگر را نهان کرده...

سکوت در برابر «انفال»، سکوت در برابر این بازی خطرناک است که در آن، میان جلا و قربانی، راه سومی وجود ندارد. به همین خاطر نیز، حق انسانی و طبیعی ماست که با تمامی فرهنگ و میراث، و دنیایی که «انفال» را فرآورده به مخالفت برخیزیم، فرهنگی را که «انفال» را قبول کرده قبول نکنیم و به آن‌هایی که پرسشی سترگ را در جان‌شان نکاشت، شک بریم.

پژوهشگاه بحار انسانی مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
مجله فرهنگی و هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود.

مجله فرهنگی و هنری بخارا با مقالاتی از نویسندگان، مترجمان و استادان برجسته فرهنگ، ادب و هنر ایران منتشر می‌شود. آثاری از:

ایرج افشار - عزت‌الله فولادوند - عبدالحسین آذرنگ - شفیق سعد - احمد رضا احمدی - فریدون مشیری - عمران صلاحی - هرمز همایون پور - داریوش شایگان - پرویز ورجاوند - سیمین بهبهانی - انور خامه‌ای - مینو مشیری - جلال ستاری - قمر آریان - هاشم رجبزاده - سیدفرید قاسمی - یحیی زکاء - طوبی ساطعی - محمدعلی همایون کاتوزیان - شاهرخ مسکوب - جمشید ارجمند - خسرو ناقد - شرف خراسانی - سیروس شمیسا - بیژن ترقی - سودابه اشرفی - محمد قهرمان - فریده رازی - فرخ تمیمی - مفتون امینی - شارلوت کریکوریان - پرویز کلانتری و...

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲ تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵